

نگاهی نو به داستان هولوکاست

احمد دوست‌محمدی*

دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۹/۳/۱ - تاریخ تصویب: ۱۹/۹/۱)

چکیده:

از موضوعاتی که امروزه در ادبیات سیاسی جهان به طور مکرر از آن سخن گفته می‌شود، قضیه «هولوکاست» است. بر اساس این داستان، یهودیان مدعی هستند که در جریان جنگ جهانی دوم، شش میلیون یهودی به دستور شخص هیتلر و با نیت نژاد پرستانه و یهود ستیزانه نابود شده‌اند. امروزه با گذشت حدود هفت دهه از آن جنگ خانمانسوز، در سایه همت و شجاعت تعدادی اندک از محققان در غرب که معروف به «مورخان تجدید نظر طلب» هستند، دروغ بودن داستان هولوکاست به طور علمی و مستند به اثبات رسیده است. سؤال این است که چرا یهودیان چنین دروغ بزرگی را جعل کردند؟ در این تحقیق ثابت خواهیم کرد که جعل داستان هولوکاست صرفاً یک «مظلوم‌نمایی» نزد افکار عمومی جهان بود تا یهودیان، به ادعای خودشان، «آواره» و «مظلوم» بتوانند حضور اشغال‌گراانه و غاصبانه خود را در سرزمین فلسطین توجیه کنند و البته، با ادعای خسارت از آلمان، بودجه لازم برای تأسیس دولت اسرائیل را در آنجا فراهم آورند.

واژگان کلیدی:

یهودستیزی، مظلوم‌نمایی، سرزمین موعود، دولت یهود، هولوکاست، تجدیدنظر طلبی

مقدمه

یکی از ویژگی‌های بارز قوم یهود که در منابع و متون دینی آنان، یعنی تورات، تلمود و سپس پروتکل‌های زعمای صهیون به عنوان آموزه بنیادین تکرار و برآن تأکید شده است، ادعای برگزیدگی و برتری بنی اسرائیل نسبت به سایر اقوام است (دوست محمدی، ۱۳۸۷: ۹۵-۱۲۰). به جرأت می‌توان ادعا کرد که بدون شناخت این خصوصیت شاخص یهودیان، هرگز نمی‌توان تصویری روشنی از حیات سیاسی-اجتماعی این قوم بدست آورد. در کتاب آسمانی ما مسلمانان هم این ادعای برگزیدگی و برتری قوم یهود که در چندین آیه مطرح شده، به چالش کشیده شده و رد شده است (دوست محمدی، ۱۳۸۶: ۳۴-۳۷).

این احساس برگزیدگی و روحیه خود برترینی و برتری طلبی قوم یهود باعث شده تا یهودیان در طول تاریخ، در هر جامعه‌ای که حضور داشته‌اند، به داشتن یک زندگی مسالمت‌آمیز و بر اساس مساوات و عدالت با دیگران قناعت نکرده، دست به برتری طلبی و به تعبیر قرآن کریم، استعلا و افساد زده (اسراء، ۴) و به دنبال امتیازات ویژه باشند. این روحیه آشتی ناپذیری اجتماعی یهودیان، همان طور که گفته شد، همواره و در همه سرزمین‌هایی که سکونت داشته‌اند، به اشکال مختلف بروز کرده، هم برای خودشان و هم برای جامعه میزبان، مشکل ایجاد کرده و مایه شر و فساد شده است. نمونه‌های مستند و تاریخی فراوان از رفتارهای ناپسند اجتماعی بنی اسرائیل به ثبت رسیده است که پرداختن به آنها در این مقال نمی‌گنجد و خود نیاز به بررسی مبسوط و مستقل دارد (دوست محمدی، ۱۳۸۶: ۳۹-۵۵؛ دیوک: ۱۵۷-۲۶۱ و سلطانشاهی: ۲۵-۱۱۷).

درست به همین دلیل است که یهودیان در طول تاریخ، در هیچ جامعه‌ای نه تنها مورد اقبال و احترام اکثریت مردم آن جامعه نبوده‌اند، بلکه همواره و بدون استثناء، مورد نفرت و انزجار آنان بوده‌اند^۱ (دوست محمدی، ۱۳۸۲: ۷۳-۷۶). این که در سرتاسر تاریخ، در هیچ جای جهان، هیچ جامعه‌ای حاضر به پذیرش قوم یهود نبوده، خود به روشنی حاکی از وجود مشکل در خود این قوم است و گرنه چه دلیلی دارد که در طول تاریخ، ملت‌های مختلف، آن هم در

^۱ البته لازم به ذکر است که در میان قوم یهود، همواره اقلیتی از یهودیان وجود داشته‌اند که مومنان واقعی و پیروان راستین دین موسی (ع) بوده و همچون مردم عادی در کنار ملل و اقوام دیگر به زندگی عادی خود ادامه می‌داده‌اند و از این گونه اتهامات مبرا هستند. همچنانکه قرآن کریم بر این حقیقت تصریح دارد. به عنوان مثال، در سوره شریفه مانده، آیه ۱۳، خداوند به رسول گرامی اسلام (ص) می‌فرماید که تو همواره از کارهای خائنانه بنی اسرائیل آگاه می‌شوی، الا قلیلا منهم، جز شمار اندکی از آنان هستند که این گونه نیستند. اگر ما در این نوشته تفاوتی بین یهود و صهیونیسم قائل نشده ایم به همین دلیل قرآنی است که امروز هم اکثریت قریب به اتفاق یهودیان جهان صهیونیست هستند و از رژیم صهیونیستی حمایت می‌کنند و همین عده قلیل امروز هم هستند که اینان پیروان راستین موسی کلیم الله هستند و از صهیونیسم و دولت اسرائیل بیزارند و تبری می‌جویند.

نقاط مختلف دنیا، دارای چنین دیدگاهی یکسان نسبت به قومی خاص باشند. بنابراین، همان گونه که برنارد لازار، نویسنده و متفکر متعصب یهودی و صاحب کتاب "یهود ستیزی، تاریخ و علل آن" (L'Antisemitisme, Son Histoire et Ses Causes) اذعان دارد، ریشه نفرت و انزجار از یهودیان و دشمنی غیر یهودیان جهان نسبت به آنان را باید نزد خود قوم یهود و بدرفتاری‌های اجتماعی آنان جستجو کرد و نه در جای دیگر و یا نزد دیگران. او می‌گوید:

از آنجا که دشمنان یهود از متنوع‌ترین گونه‌های نژادی بوده و در سرزمین‌هایی کاملاً دور از یکدیگر سکونت داشته و تحت قوانین و آداب مختلفی زندگی کرده و با اصولی متفاوت اداره می‌شده‌اند و نیز با روش‌های فکری گوناگون الهام یافته و روحیه گرفته‌اند که نمی‌توانسته‌اند درباره همه امور به شیوه‌های مشابه و یکسان داوری کنند، بنابراین، دلایل و انگیزه‌های کلی یهود ستیزی باید همواره در درون خود بی‌اسرائیل قرار داشته باشد و نه در میان کسانی که علیه آنها جنگیده‌اند (فوریسون: ۴۷-۴۸).

یهود ستیزی؛ حربه تاریخی قوم یهود برای "مظلوم‌نمایی"

با وجود این، نکته حیرت‌انگیز در مورد یهودیان این است که اینان، بجای اینکه به خاطر بد رفتاری‌ها و ناهنجاری‌های اجتماعی‌شان، خود را مورد ملامت قرار داده و به اصلاح خود پردازند، دست به تحریف حقایق و واقعیت‌های تاریخی زده، با مظلوم‌نمایی، همه ملت‌ها و اقوام روی زمین را به یهود ستیزی (Antisemitism) و دشمنی با قوم یهود متهم می‌کنند. نکته عجیب انگیز این است که یهودیان با ارائه دلایل جامعه‌شناختی و روانشناختی، انسان‌ها را به داشتن «بیماری روانی» متهم کرده و به زعم خود، این ادعای دروغین یهود ستیزی را با پشتوانه علمی تقویت کرده و از آن به عنوان حقیقتی انکار ناپذیر تاریخی یاد کرده‌اند. از دکتر لئو پینسکر (Leo Pinsker, ۱۸۲۱-۱۸۹۱)، نظریه پرداز و بنیان‌گذار ایدئولوژی صهیونیسم، چنین نقل به مضمون شده است:

نفرت ملل دیگر از ملیت یهودی یک بیماری روانی است که "جن زدگی" (Demono Pathy) نامیده می‌شود و این بیماری مدت دو هزار سال از نسلی به نسلی انتقال یافته است و آن چنان در ذهن مردم ریشه دوانده است که دیگر نمی‌توان آن را ریشه کن کرد! [(سوکولف، جلد ۱: ۳۲۴).

به همین دلیل ادعایی، پینسکر که خود از پیشگامان نهضت بازگشت به صهیون به شمار می‌رود، بر این اعتقاد بود که "تا زمانی که یهودیان برای خود موطن ملی نداشته باشند،

یهودستیزی پایان نخواهد یافت" (همان: ۳۲۳) و با این بهانه، در واقع، درصدد فراهم کردن زمینه‌های ذهنی لازم نزد افکار عمومی جهت اشغال سرزمین فلسطین بود.

تئودور هرتزل (۱۸۶۰-۱۹۰۴؛ Theodor Hertzl)، صاحب کتاب "دولت یهود" که از وی به عنوان بزرگ‌ترین رهبر صهیونیست در دوران پراکندگی قوم یهود و "رهبری مادرزاد" یاد می‌شود، با قاطعیت مدعی بود که غیر یهودیان، بلا استثناء، آشکار و پنهان، ضد یهود هستند. اما، همان‌گونه که هانا آرنه به درستی می‌نویسد:

"صهیونیست‌ها، دشمنی غیر یهودیان را حقیقتی تغییر ناپذیر و جاودانه تاریخ یهود می‌دانند... و این شیوه کاملاً نژاد پرستانه است و واضح است که تقسیم دنیا به یهودی از یک سو و تمام ملل دیگر از سوی دیگر که به چشم دشمن به آنها نگاه می‌شود، با سایر نظریه‌های نژادی آقایان تفاوت ندارد" (گارودی، ۱۳۸۰: ۴۳).

یهودیان در طول حیات شرارت آمیز خود از این حربه منافقانه و فریبکارانه به طور مکرر استفاده کرده و با مظلوم نمایی و به بهانه دادخواهی از ملت‌های دیگر به سختی انتقام گرفته، خسارت‌های سنگین مالی و جانی بر آنان تحمیل کرده، پایه‌های قدرت خود را تقویت و قلمرو نفوذ خود را گسترش داده‌اند. عبدا.. شهبازی، محقق مشهور تاریخ یهود می‌نویسد:

"تاریخ‌نگاری یهود بر "مظلوم نمایی" استوار است و این "مظلوم نمایی" به دلیل پشتوانه نیرومند تبلیغاتی آن، بر افکار عمومی جهان به شدت موثر بوده است.

تاریخ اقوام کهن سرشار از داستان‌های جنگ و مهاجرت و اسارت و در به دری است، ولی هیچ قومی به سان یهودیان، این حوادث را به پرچم "مظلوم نمایی" خود بدل نساخته‌اند. این "مظلوم نمایی" از آغاز با تحریف و اغراق‌های بزرگ و حیرت‌انگیز آمیخته است. تا بدانجا که می‌توان گفت تاریخ هیچ قومی چنین با "دروغ‌های بزرگ" و آگاهانه رقم نخورده است" (شهبازی، جلد ۲: ص ۵۱).

استفاده از حربه دروغین یهود ستیزی و "مظلوم نمایی" بوسیله قوم یهود در سرتاسر تاریخ حیات این قوم مفسده جوو برتری طلب مشهود است. مقام معظم رهبری در همین خصوص می‌فرماید: "صهیونیست‌ها از اول کار، یک شگرد تبلیغی را انتخاب کردند که عبارت است از مظلوم نمایی. برای مظلوم نمایی، داستان‌ها و افسانه‌های فراوانی جعل شد؛ خبرهایی ساخته شد و تلاش‌های بی‌وقفه‌ای انجام گرفت" (محمدی: ۲۸).

مظلوم نمایی‌ها و دادخواهی‌های فریبکارانه یهودیان در: قضیه "ده سبط گمشده بنی اسرائیل" (The Ten lost Tribes) در زمان آشوریان؛ داستان دروغین "تبعید یهودیان به بابل بوسیله بخت النصر؛ مظلوم نمایی مردخای (Mordecai) یهودی و دختر عموی زیبا و فتانه اش استر (Esther) در دربار خشایارشا (شهبازی، جلد ۱: ۳۳۶-۳۴۴)؛ فتنه انگیزی‌های یهودیان در ماجرای

غم انگیز انگیزاسیون یا همان تفتیش عقاید در اسپانیا (همان، جلد ۲: ۵۱-۸۶)؛ ماجرای قتل الکساندر دوم روسیه و داستان پوگروم (Pogrom) (دیوک: ۵۰-۵۵ و سلطانشاهی: ۹۳-۹۷) و رسوایی جاسوسی دریفوس (Drefus)، افسر یهودی فرانسه برای آلمان (پژوهه صهیونیت، ۲۴۸-۲۷۴)، تنها چند نمونه مستند از این "مظلوم نمایی" ها است. پرداختن به هر کدام از این مظلوم نمایی ها نیاز به صرف وقت فراوان و تحقیق مستقل و مفصل دارد که از حوصله این مقاله خارج است. در اینجا به آخرین نمونه از این مظلوم نمایی ها می‌پردازیم که در داستان هولوکاست به اوج خود رسید.

هولوکاست؛ آخرین نمونه از "مظلوم نمایی" های تاریخی قوم یهود

هولوکاست (Holocauste) واژه ای یونانی است و از ترکیب دو کلمه holo، معادل whole انگلیسی، یعنی تمام و کل و همه و kaustos، معادل cauterise انگلیسی یعنی سوزاندن و داغ کردن ساخته شده است. بنابراین، هولوکاست، از نظر لغوی و معنای تحت الفظی یعنی "همه سوزی" یا "تمام سوزی" و نابودی کامل و گسترده از طریق سوزاندن. هولوکاست به معنای فاجعه، مصیبت، بلا، طوفان و تحولات عمده و ناگهانی نیز آمده است. اما، مفهومی که از این واژه در ادبیات سیاسی جهان، به طور گسترده رایج است و با حرف بزرگ "H" و به عنوان اسم خاص نوشته می‌شود، مترادف با "یهود ستیزی" است. تعریفی که از واژه هولوکاست شده این است که در جریان جنگ جهانی دوم، شش میلیون یهودی در اردوگاه‌های اسرای جنگی آلمان نازی در "اتاق‌های گاز" خفه شده و اجساد آنها در "کوره‌های آدم سوزی" مجاور سوزانده و به خاکستر تبدیل شده است. این تعریف از هولوکاست، بوسیله شبکه ای بسیار قدرتمند از محافل و مراکز علمی، فرهنگی، هنری و رسانه ای صهیونیست ها، به طور گسترده تبلیغ و تکرار شده و به تدریج به حقیقتی انکار ناپذیر تاریخی تبدیل شد. صهیونیست ها، با این ادعای عجیب و غریب، دور جدید "مظلوم نمایی" های تاریخی خود را که از دهه های پایانی قرن نوزدهم زمزمه آن آغاز شده بود، به اوج رساندند. هدف آنان از این پروژه بزرگ و خطرناک عبارت بود از تأثیر گذاری بر افکار عمومی جهان و معرفی یهودیان به عنوان قومی "آواره" و "سرگردان" که صرفاً به دلیل نداشتن "وطن ملی" در اروپا و دیگر نقاط جهان پراکنده‌اند و مورد ظلم قرار می‌گیرند و القای این اندیشه که رفع این ظلم تاریخی جز از طریق تخصیص وطن و تأسیس دولت یهودی امکان پذیر نخواهد بود.

دور جدید مظلوم نمائی یهودیان

یهودیان که در پی حاکمیتی حدود چهارصد ساله بر فلسطین از زمان آغاز حکومت حضرت داود(ع) در سال ۱۰۰۰ قبل از میلاد و ادامه حضور پراکنده به صورت عادی در کنار ساکنان بومی این سرزمین، با فتح اورشلیم بوسیله پمپئوس، سردار رومی در سال ۶۳ قبل از میلاد و به دنبال شورش‌های ناموفق علیه فرمانروایان رومی در سال ۱۳۵ میلادی، تقریباً به طور کامل از این سرزمین رانده و در بخش‌های دوردست امپراطوری روم پراکنده شده و ارتباط آنان با سرزمین فلسطین به طور کامل قطع شده بود (Beaty:11)، هیچ گاه و از هیچ تلاشی برای بازگشت به این سرزمین دست نکشیدند. آنان که بر اساس یکی از اسطوره‌های بنیادین دین یهود، یعنی اسطوره "سرزمین موعود" (The Promised Land)، سرزمین فلسطین را از آن خود می‌دانند (دوست محمدی، ۱۳۸۷: ۹۳-۱۴۸)، تقریباً از دهه‌های پایانی قرن نوزدهم با یک سلسله فعالیت‌های به ظاهر مذهبی، تاریخی و علمی، اما به واقع، قوم گرایانه و نژادپرستانه دورجدیدی از «مظلوم نمایی»های تاریخی خود را برای بازگشت به "صهیون" (Zion)، یعنی همان بیت المقدس، آغاز کردند.

لئو پینسکر یکی از نظریه پردازان و بنیان گذاران نهضت بازگشت به صهیون است. او در سال ۱۸۸۲، در رساله‌ای تحت عنوان "رهایی" با لحنی که مظلومیت دروغین یهودیان را به ذهن متبادر می‌کند، می‌نویسد:

"ما همچون ملل دیگر به حساب نمی‌آئیم. ماهیچ رأی بین ملت‌ها، حتی در امور مربوط به خود نداریم و سرزمین پدرانمان برای ما بیگانه است، هستی ما آوارگی است... آینده هیچ مسئولیت پستی را نیز برای ما تعیین و تضمین نمی‌کند... جهان یهود را تحقیر می‌کند، زیرا دولتی را تشکیل نمی‌دهد. تنها راه حل این مسأله همانا تشکیل دولت یهود است تا مردم ما در وطن مخصوص به خود زندگی کنند (صفا تاج: ۴۹-۵۰).

شخصیت صهیونیست دیگر که افکارش در تقویت جنبش جهانی صهیونیسم تأثیر بسزایی داشت، ایزائیل زانگویل (Israel Zangwill)، نویسنده معروف انگلیسی است. وی با انکار سابقه تمدنی پنج هزار ساله اعراب مسلمان فلسطین و معرفی آنان به "چادر نشینانی" که به شیوه معنادار و واقعی در این سرزمین زندگی نکرده و نقش تأثیرگذاری بر آن نداشته‌اند، مدعی شد که آنجا به بهترین تعبیر "اردوگاه عربی" است (Marsalha:6) وی با این ادعای کذب، شعار معروف "سرزمین بدون ملت، برای ملت بدون سرزمین" را در نوشته‌های خود اشاعه داد که

۱. معادل واژه "صهیون" در عربی همان "زیتون" است که خداوند در قرآن به آن سوگند خورده و منظور از آن کوهستانی که بیت المقدس بر بالای آن بنا شده است.

در مطبوعات انگلیس به طور گسترده انعکاس پیدا کرد. زانگویل، در یکی از نوشته های خود با اصرار بر "عقب افتادگی" اعراب، به عنوان مجوزی برای ازاله و انتقال آنان از فلسطین می گوید:

" ما نمی توانیم به اعراب اجازه بدهیم مانع بازسازی قطعه تاریخی این چنین ارزشمند شوند... بنابراین، ما باید به طور عام آنها را متقاعد کنیم که از آنجا کوچ کنند. مهم تر از همه، آنها کل عربستان با میلیون ها مایل وسعت را در اختیار دارند... اعراب هیچ دلیلی خاص ندارند که به این چند کیلومتر بچسبند. جمع کردن چادرها و در رفتن عادت همیشگی آنهاست، بگذارید به این عادت عمل کنند" (Ibid:14)

حییم وایزمن (Haim Weizman)، نخستین رئیس جمهور رژیم صهیونیستی اسرائیل هم تحت تأثیر افکار زانگویل، همان ادعای بی اساس وی را تکرار کرده، می گوید:

...کشوری وجود دارد که بر حسب اتفاق [!] فلسطین نامیده می شود؛ کشوری بدون مردم و از سوی دیگر، یهودیانی وجود دارند که فاقد کشور هستند. بنابراین، چه چیزی از قرارداد ننگین بر انگشتی و پیوند دادن این مردم به کشورشان ضروری تر می باشد... (Ibid:5-6)

اما، در میان پیشگامان دور جدید تلاش های صهیونیسم جهانی برای بازگشت به صهیون، تئودور هرتزل، هم از نظر به تصویر کشیدن چهره ای "آواره" و "مظلوم" از قوم یهود و هم از جهت فراهم آوردن ساز و کارهای لازم در جهت تحقق رویای حکومت جهانی یهود بین الملل در سرزمین فلسطین، نقشی ممتاز و منحصر بفرد را ایفا کرد. او در نوشته های خود، با دروغ پردازی و با قلب حقایق و واقعیات تاریخی، "مظلوم نمایی" یهودیان را به اوج رسانده و چنان با آه و زاری سخن می گفت که دل هر مخاطبی را به درد می آورد و نوعی احساس همدردی و ترحم نسبت به یهودیان در وی ایجاد می کرد. وی، برغم سابقه سیاه تاریخی یهودیان، چهره کاذب ذیل را از آنان به تصویر می کشد:

" بیهوده تلاش کردیم تا زندگی محقری برای خود دست و پا کنیم، اما نتوانستیم به آن دست یابیم. ما که بر اثر مصائب، آلام و درد و رنج، پژمرده و از سرما منجمد شده بودیم، تلاش کردیم تا زمین را تنگ در آغوش بگیریم، اما زمین گرمایش را از ما دریغ کرد.

...برای زحماتی که متحمل شدیم، برای خدمات صادقانه و طاقت فرسا، برای پیش کش کردن هر آنچه در توان داشتیم، در مقابل تمامی رنج و عذابی که در طول تبعید با شکیبایی تمام تحمل کردیم[!]، حتی از محبت و توجهی که به حیوانات بارکش، به گاو و گوسفند به خاطر پشم آن، ابراز می شود، محروم بودیم. محروم از تمامی حقوق

بشری، حتی محروم از ذره ای رحم و شفقت، آواره و سرگردان شدیم، یوغ بندگی را بر گردن گذاشتیم، همانند گله ای از چهار پایان از میان صخره ها و خار و خاشاک، از این سو به آن سو رانده شدیم [!]. ما قربانی جنگ نیستیم، بلکه قربانی آوارگی و سرگردانی هستیم..." (سولوف، جلد ۲: ۲۳).

با این "مظلوم نمایی" های افراط آمیز، پیشگامان نهضت بازگشت به صهیون توانستند "مظلومیت" دروغین خود را به رخ جهانیان بکشند و بسترهای ذهنی لازم را برای مهاجرت یهودیان سرتاسر دنیا به سرزمین فلسطین آماده کنند.

جنگ جهانی اول، تجزیه امپراتوری عثمانی و اشغال بیت المقدس

در چنین فضایی، صهیونیست های حاکم بر اروپا و امریکا که در آن زمان در قالب سازمان جهانی فراماسونری عمل می کردند،^۱ تلاش های خود را برای "انتقال" (Transfer) یهودیان به باصطلاح، "سرزمین موعود" آغاز کرده و ابتدا سعی کردند از طریق مسالمت آمیز و در یک جریان بده و بستان و در ازای پرداخت وامهای کلان به حکومت عثمانی، فلسطین را به چنگ آورند. آنان، پس از اینکه تلاش های مستمر و مراجعات مکرر هرتزل را به آستانه برای خرید زمین های فلسطینیان، با بیداری و هوشیاری سلطان که به نیت شوم آنها پی برده بود، ناکام ماند، در صدد تضعیف و تجزیه امپراتوری عظیم اسلامی عثمانی برآمدند (دوست محمدی، ۱۳۸۲: ۸۰-۸۳). آنان از یک سو با به راه انداختن موجی عظیم از گرایشهای قومی و ناسیونالیستی و دامن زدن به اندیشه های ملی گرایانه پان ترکیسم، پان عربیسم، پان تورانیسم، و...، انسجام تمدنی و یکپارچگی نسبی امپراتوری عثمانی را نشانه رفته، تخم نفرت و تفرقه قومی، قبیله ای و ملی را در جامعه اسلامی پاشیده، زمینه های تجزیه و سقوط امپراتوری عثمانی را فراهم کردند. از سوی دیگر، دو نمه ها، یعنی یهودیانی که برای پیشبرد اهداف نژاد پرستانه و سلطه جویانه خود، از دوسه قرن پیش، به ظاهر مسلمان شده و در ارکان و بدنه حکومت عثمانی نفوذ کرده بودند (دوست محمدی، ۱۳۸۶: ۵۳-۴۹)؛ با تأسیس "جمعیت اتحاد و ترقی" و تقویت پان ترکیسم، انقلاب ۱۹۰۸ "ترکان جوان" را به راه انداخته، در صدد خلع عبدالحمید دوم از سلطنت برآمدند (حلاق: ۸۱). در این باره آمده است:

اسناد و مدارک رویدادهای سال ۱۹۰۸ تأکید می کند که یهودیان در انقلاب مشارکت داشتند و تظاهراتی را علیه سلطان در پایتخت عثمانی به راه انداختند و آن را

۱. برای اطلاع بیشتر از مبانی یهودی فراماسونری، رک. ب. هارون یحیی، شوالیه های معبد؛ مبانی نظری فراماسونری جهانی. تهران، نشر هلال، ۱۳۸۶ و مبانی فراماسونری، گروه تحقیقات علمی ترکیه، ترجمه جعفر سعیدی. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۴.

تا قصر یلدیز ادامه دادند. هدف آنها ایجاد فضای مناسب برای سرنگونی سلطان عبدالحمید دوم و سلطه جمعیت [اتحاد و ترقی] بر پایگاه‌های حکومتی بود که با همکاری محافل فراماسونری و دونمه زمینه‌های مناسب را برای این گونه اقدامات فراهم کرده بودند (همان: ۸۴-۸۵).

پس از این موفقیت جمعیت و چیره شدن آن بر حکومت بود که موج مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین به طور عملی به راه افتاد. در همان زمان یکی از رهبران صهیونیسم با تأکید بر این مطلب اعلام کرد که "دروازه‌های فلسطین برای ورود یهودیان بدون هیچ مشکلی باز می‌باشد" (همان: ۱۲۲) و بدین ترتیب تا پیش از جنگ جهانی اول حدود پنجاه هزار یهودی در سرزمین فلسطین مستقر شدند.

با وجود این، جریان انتقال یهودیان به فلسطین و تأسیس دولت یهود در آنجا به کندی پیش می‌رفت، به طوری که شمار یهودیان در فلسطین تا جنگ جهانی اول از یک درصد یهودیان جهان تجاوز نمی‌کرد (صفا تاج: ۶۵). لذا، "صهیونیسم قبل از جنگ جهانی اول به طور قطع و یقین به این نکته پی برده بود که تنها راه تشکیل دولت یهود در فلسطین، تجزیه کامل امپراتوری عثمانی است" (شاکر: ۱۸۴) از این رو، تجزیه امپراتوری عثمانی در دستور کار سازمان یهودی-صهیونیستی فراماسونری جهانی قرار گرفت که اینک نفوذ و سلطه بلامنزاعی بر کل اروپا داشت. راه رسیدن به این هدف وحشتناک هم همانگونه که در پروتکل شماره هفت زعمای صهیون آمده است، این بود که "آتش جنگی خانمانسوز جهانی را شعله ور" کنند (نویس: ۲۸۴). در اینجا شاخه آلمانی فراماسونری برای به راه انداختن جنگ و کشاندن دولت عثمانی به آن وارد عمل شد.

دولت آلمان که در پی پیروزی بر فرانسه در جنگ سال‌های ۱۸۱۰ تا ۱۸۷۱ و کسب میلیون‌ها مارک به عنوان خسارت از این کشور، سرمست پیروزی شده و از ده‌ها سال قبل به تنظیم و اصلاح نیروی نظامی خود پرداخته و با اردوی نظامی ده میلیون نفری رو به افزایش، از هر حیث آمادگی لازم را برای شعله ور کردن آتش جنگ جهانی به دست آورده بود. در تاریخ آمده است:

...دولت آلمان با اینکه توانسته بود در دوران حکومت سلطان عبدالحمید، امپراتوری عثمانی را متحد خود کند، برای رسیدن به اهداف سیاسی خود از توسل به بازی‌های سیاسی باز نمی‌ایستاد. تا اینکه بالاخره دولت عثمانی را در جهت امیال خود به حرکت در آورد. همراه با حکومت آلمان که می‌خواست دولت عثمانی را به‌طور دریست وارد اتحاد خود سازد، بعضی از روسای جمعیت اتحاد و ترقی نیز که انتظار داشتند با چنین اتحادی به آرزوهای مطلوب خود برسند، دست به اقداماتی زدند

تا پایه‌های انقلاب افکنده شد. بنابراین، [دولت آلمان] تعدادی از سرکردگان و بنیان‌گذاران معروف اتحاد و ترقی را محرمانه به سوی خود کشید، و آنان را در شرایطی قرار داد که همواره آماده اجرای دستورات دولت بودند (سلطان عبدالحمید دوم و...: ۳۴۱-۳۴۲).

دولت آلمان که از طریق اعضای جمعیت اتحاد و ترقی حاکم بر دولت عثمانی، توانسته بود این کشور را به طور کامل در اختیار گیرد؛ "با ایجاد چند حادثه در روملی، عملاً جنگ را در بالکان شروع کرد" (همان: ۳۴۲). از این سو، "یهودیان دونه، تحت تأثیر فراماسونری آلمان، بر دولت اتحاد و ترقی فشار آوردند و آنها را برای ورود به جنگ آماده کردند" (istamweb.net ومحلا). انور پاشا هم که در آن زمان وزیر جنگ بود "برای اقناع وزرا، مبلغ پنج میلیون لیره طلا را که به عنوان رشوه ورود به جنگ از آلمان‌ها گرفته بود، بین وزرا تقسیم کرد و با این کار موافقت آنها را برای ورود عثمانی به جنگ جهانی اول جلب می‌کند" (hanein.info ومحلا، همان). در همین زمان، یعنی در ۱۹۱۴، حییم وایزمن که بعد از مرگ هرتزل، رهبری جنبش صهیونیسم را بدست گرفته بود، در روزنامه منچستر گاردین چنین نوشت:

اکنون می‌توان گفت که اگر فلسطین در دایره نفوذ انگلیس قرار گیرد و اگر انگلیس، پس از آن از کوچ نشینی یهودیان حمایت کند، ظرف سی سال آینده یک میلیون یهودی یا بیشتر در آن کشور به سر خواهند برد که پاسدار کوشای آبراه سوئز خواهند بود (صفتاج: ۶۶).

در همان سال، آتش جنگ جهانی اول شعله ور شد و دولت عثمانی برای نبرد با انگلیس، به آلمان پیوست. انگلیس سه ماه پس از اعلام جنگ با آلمان، با حکومت عثمانی وارد جنگ شده و به همراه فرانسه و روسیه، حمله به متصرفات عثمانی را آغاز کرده و در صدد سرنگونی امپراتوری عثمانی و تجزیه و تقسیم سرزمین‌های آن بین خود برآمدند. در این میان، در غرب آناتولی، سوریه و لبنان به مستعمره فرانسه تبدیل شدند و فلسطین، عراق و کویت هم تحت سلطه و قیومیت انگلیس قرار گرفتند.

در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۷، دولت صهیونیستی انگلیس به نخست وزیر سابق و وزیر خارجه وقت خود، یعنی لرد بالفور - که افکار پروتستانی مارتین لوتر، یهودیزه شده در جان و روحش رسوخ کرده و خود را به شدت وامدار تمدن یهودی می‌دانست و باید از او به عنوان یکی از پیشگامان مسیحیت صهیونیست در اروپا نام برد (کنعان، ۳۳۸) - مأموریت داد تا اعلامیه بالفور را از طرف دولت انگلیسی صادر کند.

یکی از نشانه‌های بارز نقش پشت پرده سازمان جهانی صهیونیسم در به راه انداختن این "جنگ جهانی خانمانسوز" که باید آن را سرآغاز همه تحولات سیاسی -

اجتماعی مهم و تعیین کننده در خاورمیانه و شمال افریقا نام نهاد و پس از آن این منطقه دیگر هرگز روی آسایش و امنیت به خود ندید، اعلامیه ای است که پس اشغال فلسطین و بیت المقدس بوسیله ژنرال آلنبی، فرمانده ارتش انگلیس در فلسطین در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۷، یعنی دو ماه پس از انتشار اعلامیه بالفور صادر شد و در این اعلامیه که به شماره ۳۹۵/۲۰۲ در آرشیو اسناد ملی انگلیس ضبط است، چنین آمده است:

...اروشلیم سقوط کرد! لحظه رهایی قوم یهود فرا رسید. فلسطین باید بار دیگر به صورت وطن ملی یهودیان درآید... قوای متفقین قصد دارند اسرائیل را به اسرائیلیان واگذارند. امروز قلب هر یهودی آرمانخواه، بخاطر این پیروزی بزرگ، از خوشحالی می‌تپد... فراموش نکنید که پیروزی متفقین معنایی دیگری جز پیروزی قوم یهود در بازگشت به صهیون ندارد... (بذره‌های توطئه: ۱۸).

همین یک سند به تنهایی و به روشنی ثابت می‌کند که یهودیان، حاکمان واقعی اروپا و صد البته، امریکا بودند و با سلطه مالی و سیاسی بلامنازع خود در ساختار قدرت و حکومت در این مناطق، هر طور که اراده می‌کردند، آنها را به حرکت درآورده و وارد عمل می‌کردند. به قول هنری فورد که باید از او به عنوان طلایه دار اصلاح طلبی و روشنفکری در جامعه امریکا یاد کرد، "یهودیان، با وجود اینکه از نظر تعداد به طور نسبی در اقلیت قرار داشتند، به قدرت بلامنازع جهان مبدل شده بودند" (فورد: ۲۰۵). همین سند مهم و تاریخی، حاکی از این است که سازمان جهانی فراماسونری - صهیونیستی در آن زمان، کل اروپا را در قبضه قدرت خود داشت و متفقین، دولت‌های دست نشانده این سازمان مخوف جهانی بوده؛ در رقابت بر سراعطای امتیاز و اظهار اطاعت و انقیاد در برابر یهود، گوی سبقت را از آلمانی‌ها ربوده بودند (همان: ۱۵۹).

جنگ جهانی دوم و زمزمه هولوکاست

به این ترتیب، سرزمین فلسطین بوسیله ارتش انگلیس اشغال شد و ژنرال آلنبی طی مراسمی و در حضور حدود ۵۰۰ تن از صهیونیست‌ها، بیت المقدس را به آنان تقدیم کرد و این جمله تاریخی را بر زبان راند که: "امروز جنگ‌های صلیبی به پایان رسید" (فلسطین، سرزمین، تاریخ و مقاومت: ۱۵).

اما همانطور که انتظار می‌رفت، داستان به همین جا ختم نشد. این تازه آغاز ماجرا بود. با اشغال سرزمین فلسطین بوسیله قوای انگلیس و مهاجرت شتاب آلود، حریصانه، فریب کارانه و تحقیر آمیز صهیونیست‌ها به سرزمین آبا و اجدادی مسلمانان فلسطین، مقاومت مردمی علیه اشغال‌گران آغاز شد. از ۱۹۱۸ تا ۱۹۳۹، هزاران صهیونیست طی چندین قیام و مبارزه مردمی

به هلاکت رسیده و یا زخمی شدند (شباهت تاریخی: ۲۳۴-۴۶ و صفا تاج: ۱۰۵-۱۴۰). کاملاً مشخص بود که اشغالگری نظامی، به ویژه رفتاری که صهیونیست‌ها از خود بروز می‌دادند (بذرهای توطئه: ۱۸)، نمی‌توانست هیچ گونه مشروعیتی را برای صهیونیست‌ها فراهم آورد. لازم بود با یک نقشه شیطانی دیگر، مشکل مشروعیت را حل کرده و حضور اشغالگرانه و غاصبانه خود را در سرزمین فلسطین نزد افکار عمومی جهان توجیه کنند. به همین منظور یک بار دیگر، فراماسون‌های صهیونیست در پس پرده قدرت در اروپا، امریکا و روسیه^۱ دست به کار شدند و همانطور که در پروتکل‌های خود وعده داده بودند که برای رسیدن به اهداف بزرگ خود چاره‌ای نداریم جز اینکه آتش یک جنگ خانمان سوز جهانی را شعله ور کنیم (پروتکل هفتم)، آتش جنگ جهانی دوم را شعله ور کردند. و این بار هم فراماسون‌های حاکم بر آلمان، این کشور را یک بار دیگر قربانی مطامع نژاد پرستانه و توسعه طلبانه خود کردند.

در اینکه جنگ جهانی دوم را هم همان فراماسون‌های حاکم برساختار قدرت در آلمان برپا کردند، تردیدی وجود ندارد. فراین و شواهد فراوان براین حقیقت صحنه می‌گذارد. آلمان، همان طور که قبلاً هم به آن اشاره شد، از قبل از جنگ جهانی اول در قبضه حکومت جهانی فراماسونری قرار داشت و از آن زمان تا جنگ جهانی دوم، این سلطه نه تنها کاهش نیافته بود، بلکه به مرور زمان، افزایش یافته و مستحکم‌تر هم شده بود. ماسون‌های صهیونیست بر آلمان حاکمیت مطلق داشتند. آنها با هیتلر هم همکاری و ارتباط تنگاتنگ داشتند. بسیاری از ژنرال‌های و افسران ارشد نازی یهودی بودند. اسناد به جا مانده از ارتش آلمان در جنگ جهانی دوم حاکی از حضور هزاران یهودی است که با اطلاع و تأیید شخص هیتلر در مناصب مختلف ارتشی به کار اشتغال داشتند.

برایان ریگ (Bryan rigg) از محققان دانشگاه کمبریج با بررسی ارتش هیتلر، دست کم به یهودی بودن ۱۲۰۰ نفر از درجه داران عالی رتبه ارتش هیتلر پی برده است. او نشان داده است که دو فیلد مارشال و پانزده ژنرال در ارتش هیتلر به طور قطع یهودی بوده‌اند. مطابق تقسیمات نظامی، این افراد فرماندهی بیش از صد هزار نفر از سربازان ارتش را برعهده داشتند. علاوه بر این، تحقیقات نشان می‌دهد که از میان نظامیان آلمانی که عالی‌ترین نشان ارتش آلمان یعنی صلیب شوالیه‌ها را دریافت داشته‌اند، حداقل بیست نفر از آنها به طور قطع یهودی بوده‌اند (رفعت نژاد: ۸۲).

۱. سلطه تقریباً کامل شبکه شیطانی فراماسونری یهودیان بر روسیه تزاری صرف ادعا نیست. بسیاری از محققان، مورخان و روشنفکران معاصر، پیوند وثیق و ارتباطات تنگاتنگ یهودیان روسیه با انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ در این کشور را تأیید کرده و به طور مستند ثابت کرده‌اند که انقلاب بلشویکی، انقلابی یهودی بود.

تحقیقات به عمل آمده همچنین حاکی از این است که اسحاق شامیر، که بعدها به مقام نخست وزیری در اسرائیل رسید، در جنگ جهانی دوم "دوشادوش ارتش آلمان علیه متفقین می جنگید" (همان: ۷۶). یا هلموت اشمیت که از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۸۲ صدر اعظم آلمان شد، از افسران یهودی ارتش نازی بود و "در زمان جنگ جهانی دوم در ارتش آلمان به فعالیت مشغول" بوده است (همان: ۷۸). با این وصف، یهودیان فراماسون حاکم بر آلمان، چگونه به هیتلر اجازه داده بودند جنگ خانمانسوز جهانی دوم را راه بیندازد؟! پاسخ به این سؤال روشن است. یهودیان آلمان از دو نظر با هیتلر دارای وجه اشتراک برجسته و بسیار تعیین کننده بودند. اولاً، هردو قویاً به نظریه "برتری نژادی" اعتقاد داشتند و این بهانه خوبی بود، برای همکاری متقابل و تقویت ایده تشکیل دولت مستقل یهودی در سرزمینی در خارج از اروپا. روزه گارودی در کتاب ماندگار "محاكمه صهیونیسم اسرائیل" می نویسد:

"برخی از رهبران صهیونیسم از به قدرت رسیدن هیتلر به خوبی استقبال کردند زیرا با اعتقاد او به برتری "نژادی" و دشمنی او با "همانند شدن" (Assimilation) یهودیان با سایر ملتها موافق بودند. آنها از پیروزی هیتلر بر دشمن مشترکشان، یعنی نیروهای لیبرالیسم، بسیار خرسند بودند" (گارودی، ۱۳۸۰: ۵۲).

خاخام یواخیم پرینز (Joachim Prins)، یکی از رهبران سازمان جهانی صهیونیسم و یکی از دوستان نزدیک گلدامایر، کتابی را تحت عنوان "ما یهودیان" در سال ۱۹۳۴ در برلین منتشر کرد. او در این کتاب ضمن ستایش از انقلاب آلمان به رهبری هیتلر و شکست لیبرالیسم می گوید:

ما می خواهیم به جای همگون شدن، قانون دیگری به وجود آید و آن عبارت است از "اظهار تعلق به ملت و قوم یهود". دولتی که بر اصل ملت و نژاد استوار باشد، باید مورد احترام یهودیانی باشد که تعلق خود را به ملت یهود اعلام کرده اند... زیرا تنها کسی می تواند به خواست ملی سایر ملل احترام بگذارد که ریشه ها و خون خود را محترم بداند (همان: ۵۳-۵۲).

ویژگی دیگر که در هیتلر وجود داشت، تنفر وی از یهودیان و تمایل وی به انتقال یهودیان آلمان و کل اروپا به سرزمینی در خارج از این منطقه بود. البته، تنفر و انزجار هیتلر از یهودیان دقیقاً از نوع همان تنفر و انزجاری بود که جوامع مختلف در همه جای دنیا و در طول تاریخ از یهودیان داشتند و، همان طور که پیشتر گفتیم، این نفرت و انزجار هم ریشه در رفتار نژاد پرستانه، برتری طلبانه و ناسازگارهای اجتماعی یهودیان در جوامع میزبان داشت. البته، تنفر هیتلر از یهودیان به هیچ وجه به معنای این نبود که وی مایل به قلع و قمع نژاد یهود باشد. او فقط می خواست یهودیان را به "منطقه ای در شرق" و طبق قراری که با رهبران یهود

گذاشته بود، به "فلسطین" "انتقال" دهد. آلفرد روزمبرگ، نظریه پرداز برجسته ناسیونال سوسیالیسم و از رهبران نازی در سال ۱۹۳۷ چنین می‌نویسد: "صهیونیسم باید کاملاً تحت حمایت ما باشد تا هر ساله تعداد زیادی از یهودیان آلمان به فلسطین انتقال یابند" (همان: ۵۴-۵۳). بنابراین، رهبران صهیونیست بر اساس اعتقاد و ایدئولوژی مشترک با هیتلر وارد مذاکره شدند و قرار داد انتقال (هاوارا-ا-ا-ا-ا) را منعقد کردند. به گفته گارودی "هر دو طرف در این قرار داد دارای امتیازاتی بودند". برای نازی‌ها، ابتدا خلاص شدن از شر یهودیان و سپس یافتن متحدی (صهیونیسم) جهت در هم شکستن تحریم اقتصادی و مخالفت با فاشیسم اهمیت داشت. برای یهودیان هم، رسیدن به آمال و آرزوی دیرینه، یعنی "بازگشت به سرزمین موعود".

بنابراین، تردیدی باقی نمی‌ماند که صهیونیست‌های حاکم بر آلمان در به راه انداختن جنگ جهانی دوم نقش داشتند. البته هیتلر هم بیست سال پس از خفت و تحقیری خرد کننده که در جنگ جهانی اول بر آلمان تحمیل شد و در آن با مدیریت ماسون‌های صهیونیست حاکم بر آلمان، بخشهایی نسبتاً وسیع از خاک آلمان به کشور تازه تأسیس لهستان واگذار شد، این آمادگی را داشت که سرزمین‌های از دست رفته را پس بگیرد. لذا، انبار باروت و آماده انفجار هیتلر نیاز به جرقه داشت و این جرقه را هم افسران یهودی ارتش لهستان زدند. آمده است:

جنگ جهانی دوم در روز اول سپتامبر ۱۹۳۹، که آلمان به لهستان حمله کرد، آغاز نشد. بلکه در اصل و در واقع، این جنگ پیش از این و لاقلاً به طور رسمی از نیمه شب پنجشنبه ۳۱ اوت ۱۹۳۹، شروع شد که دستهای مرموز و پنهان با تحریک لهستانی‌ها، موجب تجاوز به شهر گلویتز (Glewitz) و قتل عام هزاران آلمانی شدند و آلمان را ناگزیر به عکس العمل کردند (فوریسون: ۲۵).

به گفته فوریسون: "بنابراین منطقی و عقلانی نیست که هیتلر به این بهانه که در تاریخ اول دسامبر سال ۱۹۳۹ علیه لهستان وارد جنگ شد، مسئول انحصاری و تمام عیار جنگ سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۴۵ قلمداد شود" (همان). واقعیت این است که هیتلر نه تنها مایل به راه اندازی جنگ جهانی دوم نبود، بلکه تلاش‌های وی برای محدود کردن دامنه جنگ هم به ثمر نرسید و فراماسون‌های حاکم بر انگلیس، ردولف هس، سفیر و نماینده هیتلر را که برای ارائه پیشنهاد صلح به انگلستان اعزام شده بود، "جدی نگرفته و با او چون یک اسیر جنگی رفتار" کرده و "بعدها به عنوان جنایتکار جنگی محکوم" کردند (تقی پور: ۸۲-۸۳).

اما، صهیونیست‌های حاکم بر اروپا به دنبال اهدافی دیگر بودند. آنها بار دیگر به آلمان و به شخص هیتلر که همفکری و همکاری همه‌جانبه‌ای با آنان داشت و هم پیمان آنان بود، خیانت کردند. آنها به جنگ و نزاع مرزی بین لهستان و آلمان دامن زده و آن را به جنگی

جهانی تبدیل کردند. آنها این جنگ را به راه انداختند و با «مظلوم نمایی»، هیتلر و ارتش نازی را به یهود ستیزی متهم کردند تا بتوانند مدعی شوند که او شش میلیون یهودی را در طول جنگ جهانی دوم سوزانده و نابود کرده و از این طریق، بهانه و زمینه لازم را برای مشروعیت بخشیدن به حضور یهودیان در فلسطین و تشکیل دولت یهود در آنجا فراهم کنند. بهانه ای که یهودیان از جنگ جهانی اول و حتی قبل از آن به دنبال آن بودند، اما فرصت لازم فراهم نشد.

داستان هولوکاست به روایت «مورخان تجدید نظر طلب» (Revisionist Historians)

حقیقت مطلب این است که داستان کشته شدن شش میلیون یهودی به گذشته های دور برمی گردد. در سلسله مقالاتی که به فاصله اندکی پس از جنگ جهانی اول [!] در اروپا منتشر شد، از "رقم شش میلیون یهودی که در هولوکاست در اروپا غربی از بین رفته بودند"، خبر داده بود. محققان و مورخان همچنین معتقدند که این رقم ریشه در یک "پیش گوئی ویک خبر غیبی یهودی" دارد مبنی بر اینکه "بازگشت یهودیان" به "سرزمین موعود" را "پس از نابودی شش میلیون نفر از آنها" وعده داده است (Guss:183). بعلاوه از حییم وایزمن نقل شده است که سالها قبل از جنگ جهانی دوم، یعنی در سال ۱۹۳۶ در مقابل کمیسیون پیل (Peel Commiosn) گفته بود: "اینکه گفته شود شش میلیون یهودی در این بخش از جهان، محکوم به زندان شده اند، مبالغه نیست" (Ibid:184).

اما جالب اینجاست که بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم که هنوز خاکسترهای آتش جنگ فرو نشسته بود و فضای حاکم بر کل اروپا، فضای هرج و مرج و به هم ریختگی بود، یک بار دیگر، این رقم جادویی بر سر زبانها افتاد. دیوید ایروینگ (David Irving)، مورخ ممتاز و بی نظیر تاریخ جنگ جهانی دوم در این باره می گوید:

"در همان ژوئن ۱۹۴۵، یعنی، بلافاصله بعد از پایان درگیریها و خصومتها در اروپا، برخی از رهبران صهیونیست توانستند شمار دقیق قربانیان یهود - دقیقاً ۶ میلیون - را اعلام کنند. در حالی که هرج و مرج حاکم بر اروپا در آن زمان انجام هرگونه مطالعه و بررسی جمعیت شناختی را غیر ممکن ساخته بود (Ibid: 183).

نکته جالب توجه دیگر این است که از مورخ معروف آلمانی، یواخیم هافمن (Joachim Haffman) نقل شده است که "رقم شش میلیون را حتی قبل از این، یعنی در ۴ ژانویه ۱۹۴۵، درست چهار ماه قبل از پایان جنگ"، ایلیا اهرنبرگ (Ilya Ehrefrg)، رئیس ستاد تبلیغات جنگی شوروی اعلام عمومی کرده بود" (Ibid).

روژه گارودی، محقق و اندشمند برجسته حوزه صهیونیسم پژوهشی، که به جرم انکار هولوکاست مورد محاکمه و آزار و اذیت قرار گرفت، در کتاب "محاکمه آزادی" در محضر دادگاه، با اشاره به غیر واقعی بودن رقم شش میلیون می گوید:

من هم تا سال ۱۹۷۱، آن را واقعی می دانستم. آقای نوهام گلدمن، رئیس کنگره جهانی یهود، یکی از دوستان من است. حتی در خانه اش در بیت المقدس مهمان او بودم. یک روز در پاریس برایم تعریف می کرد که چگونه به خاطر قربانیان یهود، توانسته گرامتی سنگین از رئیس جمهور آدنور^۱ بگیرد. گلدمن در سر میز ناهار در حضور آقای آرماند کاپلان (Armand Kaplan) گفت: آدنور به من گفت که نه در مورد تعداد کشته شدگان و نه در مورد میزان گرامت هیچ بحثی ندارد". آقای نوهام گلدمن افزود: من رقم رسمی شش میلیون را تعیین کردم" (گارودی و ژورس: ۵۶-۵۷).

حقیقت این است که هولوکاست با تعریفی که از آن کردیم، هرگز نه در جنگ جهانی دوم و نه در طول تاریخ یهود اتفاق نیفتاده است. همان طور که گفتیم، هولوکاست دروغی بزرگ بود که صهیونیست های حاکم بر اروپا و امریکا ساختند تا با "مظلوم نمائی" حضور اشغالگرانه و غاصبانه خود را در سرزمین فلسطین توجیه کنند و همین کار را هم کردند. هنوز چند سالی از پایان جنگ نگذشته بود که فاتحان جنگ که در گرماگرم جنگ بسترها و مقدمات تأسیس سازمان ملل را فراهم کرده بودند و در این سازمان خود ساخته فراماسونری- صهیونیستی جهانی، برای خود حق ظالمانه "وتو" را تعریف کرده بودند، رژیم اشغالگر قدس را به رسمیت شناختند و به آن مشروعیت بخشیدند.^۲

اما از آنجا که حقیقت برای همیشه در پس پرده ابهام نمی ماند، امروز پس از گذشت حدود هفت دهه از آن سالها، در پرتو مطالعات و تحقیقات گسترده، عمیق و دقیق اندیشمندان، محققان و مورخان برجسته و شجاع تاریخ معاصر، دیگر تردیدی نسبت به جعلی بودن داستان هولوکاست باقی نمانده است. این گروه اندک، اما به شدت تأثیر گذار که به "مورخان تجدید نظر طلب" معروف هستند؛ معتقدند که تاریخ معاصر را باید از نونوشت، زیرا:

آنچه امروز به عنوان تاریخ رسمی در دانشگاه های جهان، خصوصاً در غرب تدریس می شود، دقیقاً تحت مرام و مطامع صهیونیسم و به دست افراد، مراکز، موسسات و نهادهای آرشیوی، مطالعاتی و تبلیغاتی وابسته به صهیونیسم تنظیم و تدوین شده است (صدیق: ۱۲).

۱. بنیان گذار حزب دموکرات مسیحی و صدر اعظم آلمان بین سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۳ بود.

۲. برای آگاهی از نقش صهیونیسم جهانی در تأسیس سازمان ملل متحد، رک ب: شمس الدین رحمانی، ماهیت سازمان ملل. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.

پیشگام مکتب تجدیدنظرطلبی، پل راسینیه است. او که از شخصیت‌های برجسته فرانسوی مخالف نازی‌هاست و در اثناء جنگ جهانی دوم اسیر شده بود، پس از مدت‌ها مطالعه و تحقیق، به دروغ بودن داستان هولوکاست پی می‌برد و تصمیم گرفت به وظیفه اخلاقی و وجدانی خود عمل کرده و حقیقت را بیان کند. عبدا... شهبازی که خود از محققان صاحب نام در خصوص تاریخ یهوداست، راجع به پل راسینیه می‌نویسد:

راسینیه اعلام کرد که اولاً، افسانه اتاق گاز برای کشتار زندانیان - اعم از یهودی و غیر یهودی - مطلقاً صحت ندارد. ثانیاً، در دوران جنگ هیچ سیاستی از سوی آلمان برای کشتار جمعی یهودیان اروپا وجود نداشته است. ثالثاً، یهودیان کشته شده در دوران جنگ بین ۹۰۰ هزار تا ۱/۵ میلیون نفر هستند، نه ۶ میلیون و این افراد، مانند دیگران، در جریان جنگ یا در اثر بیماری‌های مسری، به ویژه، تیفوس، از بین رفتند (پژوهه صهیونیت: ۴۴۷).

شاید بتوان گفت که کامل‌ترین و مستندترین تحقیق در مورد هولوکاست را محقق برجسته و استاد سابق کرسی تاریخ دانشگاه سوربن فرانسه، روبر فوریسون (Robert Faurison)، انجام داده است. وی کارشناس عالی رتبه بررسی، ارزیابی و شناخت اسناد و مدارک تاریخی نیز هست. او می‌گوید:

سال‌ها اما بیهوده، به دنبال فقط یک بازمانده از تبعیدیان جنگ بودم که به چشم خود اتاق‌های گاز را دیده باشد. به ویژه به کثرت مدارک ادعایی در این مورد واقعی نمی‌گذاشتم. به حتی یک مدرک، فقط یک مدرک، راضی بودم، اما همین یک مدرک را هم نیافتم (فوریسون: ۱۲۸).

فوریسون با موجی از افتراء، توهین و ضرب و جرح مواجه شد و سرانجام در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۷۹ احضاریه خود را به دادگاه دریافت کرد و این داستان همچنان ادامه دارد. وی اخیراً در مصاحبه‌ای، ضمن شرح این ماجرا و فشارها و توهین‌ها و ضرب و شتم‌هایی که در این مدت تحمل کرده و در پاسخ به منابع رسمی و صهیونیستی که او را یک نازی معرفی می‌کنند، با کنایه به سلطه صهیونیست‌ها بر فرانسه می‌گوید:

«نه! من یک نازی نیستم. من یک فلسطینی هستم. من اینجا [فرانسه] در یک سرزمین اشغال شده ساکنم. کشورم یک سرزمین اشغال شده است و این نوشته‌های بیچاره من، در واقع سنگ‌های انتفاضه من هستند.» (محمدی، ۹۲)

مورخ نامدار دیگری که اصل هولوکاست را زیر سؤال برده، دیوید ایروینگ (David Irving) انگلیسی است. او نخستین مورخی است که به خاطرات ۷۵۰۰۰ صفحه‌ای گوبلز

(وزیر تبلیغات هیتلر)، که به مدت نیم قرن برای مورخان ناشناخته مانده بود، دست یافت و پس از یک کار شش ساله روی آن، بیوگرافی کاملاً مستند از هیتلر را تحت عنوان « جنگ هیتلر» منتشر کرد. این کتاب جنجال فراوان به پا کرد و ایروینگ رابه دادگاه کشاند. بر اساس مطالعات عبدالله شهبازی، وی در این کتاب با اعتقاد راسخ اعلام می کند:

اولاً در آشویتس و سایر اردوگاه‌های نازی اتاق گاز وجود نداشته است... ثانیاً، هیتلر هیچ اطلاعی از وجود اتاق‌های مرگ و برنامه سازمان یافته برای کشتار یهودیان نداشته است.... ثالثاً، توطئه ای جهانی وجود دارد که به مورخین اجازه تحقیق بی طرفانه و برکنار از پیشداوری در باره هولوکاست را نمی دهد. رابعاً، رقم شش میلیون کشته یهودی در جنگ جهانی دوم صحت ندارد و تعداد مقتولین یهودی کمتر از یک میلیون نفر است که در اثر بیماری (تیفوس) یا در جریان جنگ مانند دیگران [حدود ۶۰ میلیون انسان دیگر] کشته شده اند، نه در اثر طرح سازمان یافته امحاء جمعی (پژوهه صهیونیت: ۴۴۸).

ایروینگ هم سرنوشتی بهتر از فوریسون نداشت.

شخصیت پرآوازه و کم نظیر دیگری که مطالعات عمیق و دقیق ایشان در حوزه های مختلف تاریخی، سیاسی و فکری، بدیع و در میان تجدید نظر طلبان تاریخ از اعتباری والا برخوردار است، سیاستمدار و فیلسوف نامدار فرانسه، روزه گارودی (Roger Garaudy) است. گارودی به مدت ۳۶ سال عضو فعال حزب کمونیست فرانسه بود که ۲۵ سال آن را در کمیته مرکزی حزب و در مرکز تحقیقات مارکسیستی آن به عنوان رئیس این مرکز گذراند. وی پس از آنکه از اردوگاه صحرا آزاد شد، در رادیو فرانسه الجزایر به کار مشغول شد و در سال ۱۹۴۵، پس از شکست هیتلر به فرانسه بازگشت (گارودی، ۱۳۷۷: ۱۰).

گارودی عدالت دادگاه نورنبرگ را، که برای محاکمه جنایتکاران جنگی تأسیس شده بود، مورد تردید قرار داده است. او معتقد است که دادگاه نورنبرگ، دادگاه فاتحان و قضات آن، دست نشاندۀ قدرت‌های پیروز بودند، لذا نمی توان اجرای عدالت را از این دادگاه انتظار داشت (همان: ۹۷).

بالاخره شخصیتی دیگر که داستان هولوکاست را از ابعاد و زوایای مختلف مورد بررسی و صحت آن را به شدت مورد تردید قرار داده، دیوید دیوک (David Duke) آمریکایی است. او کتابی دارد تحت عنوان «بیداری من؛ ناگفته‌هایی از نفوذ یهود در آمریکا». دیوک به تجربه به کذب بودن افسانه هولوکاست پی برد. وی، با اشاره به پخش تصاویر تحریک‌کننده، خشن و وحشتناک صحنه های هولوکاست در سینما، تلویزیون و نیز در برنامه های رسمی ایالت‌های آمریکا می پرسد:

"آیا این مدارس فیلم‌هایی را از کشتار زنان و کودکان فلسطین در اردوگاه‌های صبرا و شتیلا که تحت اشغال اسرائیل ذبح می‌شدند، نمایش می‌دهند؟" (دیوک: ۲۲۷).

دیوک می‌گوید همواره از خود می‌پرسیدم اصولاً چرا این صحنه‌های وحشتناک را برای بچه‌های ما پخش می‌کنند؟ چگونه می‌توان تصاویری را که در ذهن یک کودک نه‌ساله، با دیدن صحنه‌های ترسناک جان دادن یهودیان، نقش می‌بندداز بین برد؟ اصولاً چرا همواره صحبت از کشته‌های یهودی در جنگ جهانی دوم است و چرا هیچ وقت از میلیون‌ها (۵۰ میلیون) انسان بی‌گناهی که در این جنگ به هلاکت رسیدند، سخنی به میان نمی‌آید؟ دیوک می‌گوید مجموعه این سئوالات حس کنجکاوی مرا برانگیخت و شروع کردم به اینکه خودم رأساً به حقیقت پی ببرم. لذا مسائلی را در باره هولوکاست مطرح کردم که «خوشایند امپراتوری رسانه یهودیان نبود» (همان: ۲۲۷).

نتیجه

صهیونیست‌ها بعد از برگزاری کنگره تاریخی بال و تصویب پروتکل‌های زعمای صهیون و تأسیس «دولت یهود» در سرزمین فلسطین و با سیطره و سلطه‌ای بلامنازع که از طریق سازمان جهانی فراماسونری بر اروپا و آمریکا پیدا کرده بودند، با به راه انداختن جنگ جهانی اول، سرزمین فلسطین را به اشغال نظامی خود درآوردند. اما، این اشغالگری نمی‌توانست هیچ‌گونه مشروعیتی برای صهیونیست‌ها فراهم آورد. لذا، لازم بود مشکل مشروعیت را حل کرده و حضور اشغالگرانه و غاصبانه خود را نزد افکار عمومی جهان توجیه کنند. این بود که همان فراماسون‌های صهیونیست حاکم بر اروپا، جنگ جهانی دوم را به راه انداخته و هنوز شعله‌های خانمانسوز جنگ فروکش نکرده بود که بار دیگر دست به «مظلوم‌نمایی» عظیم و فاجعه‌آمیز زده، داستان هولوکاست را جعل کردند. این ادعای کذب بوسیله شبکه‌ای بسیار قدرتمند از محافل و مراکز علمی، فرهنگی، هنری و رسانه‌ای وابسته به صهیونیست‌های حاکم بر غرب، به‌طور گسترده تبلیغ و تکرار شده و به تدریج به حقیقتی انکارناپذیر تاریخی تبدیل شد. به طوری که مردم جهان باور کردند یهودیان واقعاً «مظلوم» واقع شده‌اند و لذا حق آنهاست که برای حفظ و حراست از خود دولت و سرزمینی مستقل داشته باشد.

اما، حقیقت چیز دیگری بود. دیری نپایید که اندیشمندان روشنفکر و باشهامتی همچون پل راسینی، روبر فورسون، دیوید ایروینگ، روژه گارودی، دیوید دیوک و دیگران، به‌طور کاملاً مستند و بر مبنای انبوهی از شواهد و اسناد و مدارک، دروغ بودن داستان هولوکاست را ثابت کرده و نشان دادند هولوکاست دروغی بود که یهودیان جهت «مظلوم‌نمایی» و مشروعیت بخشیدن به حضور غاصبانه خود در سرزمین اسلامی فلسطین جعل کردند.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

قرآن کریم.

- ۱- افسانه هولوکاست، بزرگترین مانع بر سر راه صلح و احترام میان ملت‌هاست، خبرگزاری فارس، ۱۳۸۹/۱/۲۴.
- ۲- بذره‌های توطئه، ۱۳۷۴، گزیده اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان. تهران: انتشارات اطلاعات
- ۳- پژوهش صهیونیت، ۱۳۸۱، (مجموعه مقالات- کتاب دوم)، به کوشش محمد احمدی. تهران: مرکز مطالعات فلسطین.
- ۴- تقی‌پور، محمدتقی. ۱۳۸۵، پس پرده‌ی هولوکاست. تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۵- جریس، صبری و لوبل، الی. ۱۳۵۰، صهیونیسم در فلسطین، ترجمه منوچهر فکری ارشاد. مشهد: انتشارات توس.
- ۶- حلاق، حسان. ۱۳۸۰، نقش یهود و قدرت‌های بین‌المللی در خلع سلطان عبدالحمید از سلطنت (۱۹۰۸-۱۹۰۹)، برگردان: حجت‌الله جودکی و احمد درویش. تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ۷- دوست‌محمدی، احمد. ۱۳۸۷، بازشناسی صهیونیسم. تهران: موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۸- ریشه‌های ایدئولوژیکی و تاریخی شکست طرح‌های صلح خاورمیانه، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، سال ۳۷، شماره ۱۱، بهار ۱۳۸۶، صص ۲۱-۷۵.
- ۹- ساکنان و صاحبان اصلی و اولیه سرزمین فلسطین، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۱، پاییز ۱۳۸۲.
- ۱۰- دیوک، دیوید. ۱۳۸۴، بیداری من؛ ناگفته‌هایی از نفوذ یهود در آمریکا، مترجم موسسه اطلاع رسانی و مطالعات فرهنگی لوح و قلم (واحد ترجمه). تهران: تسنیم اندیشه، چاپ دوم.
- ۱۱- رفعت نژاد، غلامرضا؛ بخت‌النصر قرن بیستم؛ نگاهی به زندگی و زمانه آدولف هیتلر و سیاست‌های آلمان نازی در قبال یهودیان، فصلنامه مطالعات تاریخی (ویژه‌نامه هولوکاست)، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، سال سوم، شماره چهاردهم، پاییز ۱۳۸۵، صص ۶۹-۱۰۲.
- ۱۲- سلطانشاهی، علیرضا، یهودستیزی (آنتی سمیتیسم)؛ واقعیت یا دستاویز سیاسی، رساله کارشناسی ارشد، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، سال تحصیلی ۱۳۸۱-۱۳۸۰.
- ۱۳- سلطان عبدالحمید دوم، محمدصلاح الدین بیگ، بیلماز چتین ار و سعید حلیم پادشاه. ۱۳۷۷، افول اقتدار عثمانی، مترجم اصغر دلبری‌پور. تهران: موسسه فرهنگی هنری ضریح.
- ۱۴- سوکولوف، ناهوم. ۱۳۷۷، تاریخ صهیونیسم (دو جلد)، تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر (بنیاد مستضعفان و جانبازان).
- ۱۵- شبهات تاریخی (۲): فروش زمین؛ شایعه یا واقعیت. تهران: دفتر جنبش مقاومت اسلامی حماس، ۱۳۸۴.
- ۱۶- شهبازی، عبدالله. ۱۳۷۷، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران (پنج جلد). تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- ۱۷- صدیق، زین‌العابدین. ۱۳۷۲، افسانه قتل عام یهود در جنگ جهانی دوم و تبلیغات جهانی صهیونیسم. تهران: نشر هلال.
- ۱۸- صفاتاج، مجید. ۱۳۸۰، ماجرای فلسطین و اسرائیل. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۹- فلسطین؛ سرزمین، تاریخ و مقاومت. تهران: انتشارات جنبش جهاد اسلامی فلسطین، دفتر تهران، ۲۰۰۱.
- ۲۰- فورد، هنری. ۱۳۸۲، یهود بین‌الملل، مترجم علی آرش. تهران: موسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه.
- ۲۱- فورسون، روبر. ۱۳۸۱، اتاق‌های گاز در جنگ جهانی دوم؛ واقعیت یا افسانه، ترجمه دکتر سیدابوالفرید ضیاء‌الدینی. تهران: موسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه.
- ۲۲- کنعان، جورجی. ۱۳۸۶، میراث اسطوره‌ها: اصولگرایی مسیحی در نیمکره غربی، مترجم: واحد ترجمه موسسه فرهنگی موعود. تهران: نشر هلال.

- ۲۳- گارودی، روزبه. ۱۳۷۷، *اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل*، برگردان: حمیدرضا آزیز و حمیدرضا شیخی. مشهد: انتشارات گهرشاد.
- ۲۴- _____، ۱۳۸۰، *محاکمه صهیونیسم اسرائیل*، ترجمه جعفر یاره، احمد نخستین و مجید خلیل‌زاده. تهران: سازمان انتشارات کیهان، چاپ دوم.
- ۲۵- گارودی، روزبه و ژاک ورژس. ۱۳۷۷، *محاکمه آزادی (در مهد آزادی)*، مترجمین: مجید خلیل‌زاده، احمد نخستین و جعفر یاره. تهران: موسسه فرهنگی اندیشه معاصر.
- ۲۶- *مبانی فراماسونری*، گروه تحقیقات علمی ترکیه، ترجمه جعفر سعیدی. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
- ۲۷- محمدی، علیرضا. ۱۳۸۶، *هولوکاست؛ دروغ غرب*. تهران: انتشارات فقه، چاپ پنجم.
- ۲۸- نویهض، عجاج. ۱۳۸۱، *پروتکل‌های دانشوران صهیون؛ برنامه عمل صهیونیسم جهانی*، ترجمه حمیدرضا شیخی. مشهد: انتشارات آستان قدس، چاپ دوم.
- ۲۹- یحیی، هارون. ۱۳۸۶، *شواهدی معبد؛ مبانی نظری فراماسونری جهانی*. تهران: نشر هلال.

ب. عربی:

- ۱- شاکر، توفیق. ۱۹۹۱، *السلطان عبدالحمید الملک الذی خسر عرشه من اجل فلسطين*، بیروت: الموسسه العربیه للدراسات و النشر.
- ۲- محله، محمد، *اليهود في الدوله التركيه*، مجله اتحادیه نویسندگان عرب، شماره ۶۶۹، ۱۹۹۹/۷/۲۴.

ج. انگلیسی:

- 1- Beaty, Ilene. 1987, "The Land of Canaan", in *From Haven to Conquest: Reading in Zionism and Palestine Problem Until 1948*, Edited by Walid Khalidi, Second Printing, Washington: The Institute for Palestine Studies.
- 2- Guss, Ernst. 2000, *Dissecting the Holocaust; The Growing Critique of Truth and Memory*. Alabama (USA); Theses and Dissertations Press.
- 3- Marsalha, Mur. 1992, *Expolion of Palestinians: The Concept of "Transfer" in Zionist Political Thought, 1882- 1948*. Washington: Institut of Palestine Studies.
- 4- <http://www.hanein.info/vb>.
- 5- www.istamweb.net/aqeda/big-religen/donma2.htm/.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی منتشر شده است:

«انقلاب اسلامی، تجدید حیات اسلام و نظریه برخورد تمدن‌ها»، سال ۸۰، شماره ۵۴؛ «ساکنان و صاحبان اولیه و اصلی سرزمین فلسطین»، سال ۸۲، شماره ۶۱؛ «ریشه‌های ایدئولوژیکی و تاریخی شکست طرح‌های صلح خاورمیانه»، سال ۸۶، شماره ۱؛ «زمینه‌های گفتمانی عروج بنیادگرایی اسلامی در جهان عرب»، سال ۸۷، شماره ۳؛ «درآمدی بر زمینه‌های پیدایش و مبانی عقیدتی مسیحیت صهیونیستی»، سال ۸۸، شماره ۱؛ «بررسی ریشه‌های خشونت در الجزایر دهه ۹۰»، سال ۸۸، شماره ۳؛ «مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ زمینه‌های پیدایش، منازعات گفتمانی و قانونمندی»، سال ۹۰، شماره ۱؛ «ایالات متحده آمریکا در میدان مغناطیس صهیونیسم مسیحی»، سال ۹۰، شماره ۳.